

کاشکی پرده برافتادی از منظر حسن
تا همه خلق بینند نگارستان را
علی مهدی پور

نقد ناپذیری فرهنگ محض

باور نداشتن به باورهای یک دیگر و اعتقاد به یگانگی اندیشه و فکر و این که تنها تفکر، اندیشه و عقیده‌ی ما و تنها آنچه ما می‌گوییم بر حق است، در هر شرایط اجتماعی بی‌شک از پدیده‌های شوم فرهنگی و نشانه‌ی سطح نازل رشد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی است. یا به عبارتی ناشی از نوعی عقب‌افتادگی اجتماعی است، که به شریعت و مبارزه‌های تاریخی او و تاریخ تفکر او بی‌اعتناست. در حالی که سفرات وجدان را برای همگان یکسان می‌دانست. یعنی وجدان فطری است، سوختن یا آن رادر بافتی از محیط زندگی می‌دانستند.

این که کدام برداشت درست باشد یا نه چندان مهم نیست. بلکه مهم به کار بردن آن در جهت منافع جمع است. همه‌ی آدم‌هایی که به‌طور طبیعی زندگی می‌کنند، دارای شعور اجتماعی‌اند. ولی بسیاری شعور خویش را در جهت حفظ و احترام به منافع جمعی به کار نمی‌برند. بلکه تنها وسیله‌ای برای اجرای هدف‌های شخصی و منافع فردی خویش به کار می‌گیرند. حثا در جامعه‌های مذهبی، به‌خصوص از مذهب به عنوان ابزاری برای دفاع از منافع شخصی و فردی استفاده می‌شود، تا به دیگران گوشزد شود که اجتماعی بودن انسان دلیل بر باور داشتن به گونه‌های مختلف فکری و فرهنگی نیست و صاحبان این گونه اندیشه، باید سکان رهبری عقاید اجتماعی را در دست گرفته و تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی نمی‌تواند نوابغ فرهنگی و فکری نوین را به وجود آورد. دین، فلسفه، علم و ادبیات جمیع شرایط را فراهم کرده‌اند تا بشر راه را بنا بر شرایط تاریخی و ویژه‌ی خودش ببیند. در ابتدا به دلیل نقص وسایل تولید و ابزار کار، انسان فرصت اندیشیدن و تفکر نداشت. در این دوره چون مردم نمی‌توانستند رابطه‌ی علت و معلولی قضا یا و علل ظهور حوادث گوناگون طبیعی را کشف کنند، ناچار برای هر حادثه و پیشامد علت و عاملی که مانند خود انسان دارای روح باشد قایل می‌شدند، تا به این وسیله خود را قانع کنند، بدبختی‌های خود را تخفیف دهند. (تاریخ اجتماعی ایران، ص ۶۱).

۴۳۵ به این ترتیب، بشر، خدایان بسیاری برای خود ساخته و پرداخته است. آن‌ها را پرستش و در

و ابرویشان سجده می کرده است. در محدوده‌های مرزهای مختلف گونه‌های بسیاری از این خدایان تاریخی وجود داشت. چنان‌که یونانیان با آن‌که از متمدن‌ترین ملت‌های باستانی به‌شمار می‌روند، بیش از دیگر ملت‌های جهان در گرداب اندیشه‌های خرافاتی غوطه‌ورند. (تاریخ اجتماعی ایران ص ۷۹).

ولی به تدریج که دگرگونی‌های تاریخی بشر رو به تکامل و ترقی نهاد، همبستگی‌های بشری پیوندهایشان عمیق‌تر می‌شود. همراه با گشودن مرزهای جغرافیایی و امتزاج فرهنگ‌ها نیز سل به نسل پیش‌تر و بیش‌تر می‌شود و خدای یگانه به‌عنوان سمبل وحدت و یک‌پارچگی در قالب اندیشه‌های دینی جدیدتر، تکامل یافته‌تر جای آن‌ها را پر می‌کند. این‌ها چیزی جز ستاوردهای نهایی دوران ویژه‌ی تاریخی نبود. دورانی فرا رسید که اندیشه‌های دینی با فلسفه و حکمت‌های نوین بشری با تصادم و چالش‌های تازه‌ی روبه‌رو شد، هیچ راه‌گریزی جز تکامل یک‌دیگر نداشته‌اند. در عبور از این گذرگاه‌های سخت تاریخی و مراحل جدید رشد فکری و اندیشی، این دانش و فلسفه بودند که مرزهای فکری ساده‌ی گذشته را درنوردیدند، زیرا راسته بودند به تبیین دنیا و هستی پردازند و در مراحل بعدی به تغییر جهان بیندیشند. در دیدگاه‌های بشری نسبت به پیدایش هستی و جهان و نیز آینده‌ی انسان‌ها تجدیدنظر جدید پیدا شده است. زیرا دیگر رعد و برق، خدای باران نبوده و ریشه‌ی تأملیمات و مصیبت‌های بشر در آسمان نبود. اندیشیدن و کنجکاوی بشر راه جدیدی را برای خود گشوده است. اعتماد انسان از ناهای هایشان نسبت به مسایل پیرامونی بیش‌تر شده است. دیگر اندیشمندان و فلاسفه در تبیین جهان و پیرامون مسایل بشر به علت‌هایی پی‌برده بودند که دامنه‌ی تغییر آن‌ها بسیار گسترده و منهدار شد، این شیوه‌ی شناخت در دیدگاه‌های علمی موجب رویارویی فکری شدیدی شد، نون دیگر هیچ‌کس و یا هیچ‌ندرتی در تاریخ قادر به ممانعت از آن نیست و با میر تعالی آن‌را می‌تواند تغییر دهد. به قول افلاتون: «سوفستاییان آن‌چه را که تا آن‌زمان ثابت و تغییرناپذیر کرد به طریق تغییر رهبری کردند. اعتقاد ایشان بر این بود که عقاید دینی و سیاسی باید متکی ضمیر و وجدان آدمی باشد نه بر عادات‌های نیاکان و تقلید قدیم. (تاریخ اجتماعی ایران، ص ۸۹). سفرات که با تغییرات موافق بود می‌گفت: «حقیقت فوق عادت و عدالت برتر از قانون است». (همان، ص ۸۹). اگر سفرات تکفیر شد و حکم قتلش صادر، ولی راه نواندیشی نه بسته و نه کهنه. حتا ارستو و افلاتون با به‌یادگار گذاردن آثار گرانبها، نظریه‌های ارزشمندی در وین تفکرات جدید ارایه کرده‌اند. ارستو می‌گوید: از پی آن‌چه با عادات نیاکان ما موافق است باید خاست. و آن‌چه را به‌نفسه نیکوست و پسندیده، جست‌وجو باید کرد. (همان، ص ۸۹).

و نیز می‌گوید: پیروی آرا و عقاید آنان (تیاکان) به کلی مخالف عقل و صواب است. همه‌ی این‌ها مدعای این است که بشر نمی‌تواند به چیزی پای‌بند که تابع تغییرات جدی نیست، آن‌طور که صاحب‌نظران غیر علمی، باورها و ایده‌های خود را برای همیشه برترین اندیشه می‌دانند و سعی در تحکیم دائمی آن به‌عنوان نوعی تقدس دارند. زمانی سقرات گفته بود: «امروزه مردم بیش‌تر در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های مختلفی درهم می‌آمیزند و در چنین شرایطی مهم است که معتقدات یک‌دیگر را روا بداریم، نه این‌که بگوییم چرا عقاید همه مانند ما نیست. (دنیای سوفی ص ۱۴۹).

تغییرهای مادی موجب رشد و تکامل اندیشه‌ی بشری و در نتیجه باعث تغییرهای ریشه‌ای در پیش‌های خرافی شده است. سیل خروشان این دگرگونی‌ها بنیان سست خرافات را مجال استقامت جدی نداده است.

ظهور اندیشمندان فلسفی و برداشت‌های نظری آنان از شرایط اجتماعی اقتصادی حتماً سده‌ها پیش از آن‌که مسیحیت پدید آید، تاثیر شگرف خود را بر عقاید دین جدید گذاشته بود، اگرچه افکار مسیحیت دوباره پخته‌شد، ولی نمی‌توانست از کنار اندیشه‌های فلسفی به‌سادگی بگذرد. نمی‌توانست با ممانعت از نواندیشی و گرایش‌های فلسفی جدید از مبارزه‌ی طبقاتی جلوگیری کند. هرچند تلاش فراوانی به‌کمک حکمرانان ضد ترقی و تکامل در این جهت‌شده بود ولی از سر راه جاده‌ی تکامل برچیده شد. جریان‌های فکری خرافی به‌مر تدریج، در برابر جوهرهای حرکت اجتماعی و نواندیشی دستاوردهای تجربه‌های جدید مقاومت‌های سختی می‌کردند ولی چاره‌ی نهایی چه چیزی غیر از تسلیم در برابر جبر و قوانین اجتماعی می‌توانست باشد، هیچ سد و مانعی از تفکر و اندیشه‌ی قبلی نمی‌توانست مدتی مدام دوام آورد. عقل و اندیشه‌ی جدید تمام خاکریزهای کهنه را از پیش روی خویش برمی‌دارد و تمامی موانع را از سر راه خویش می‌روبد. «من به تسلط عقل بر انسان اعتقاد دارم. نمی‌شود مدت زیادی در برابرش مقاومت کرد... رغبت مردم به دلیل و برهان خیلی شدید است. عده‌ای بی‌رنگ و عده‌ای پس از گذشت مدتی تسلیم می‌شوند. تفکر یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های نوع بشر است». (زندگی گالیله، ص ۱۴۹).

دگرگونی‌های تاریخی تمامی جوامع بشری ناشی از بویایی قوانین عینی اجتماعی است. حتماً صورت‌های متفاوت دینی که در واقع به‌کمک همین قوانین عینی از طبیعت اجتماع بشری برپا می‌شود، اگر تابعیت از شرایط تاریخی خود را مورد سنجش قرار نمی‌داد و یا واقعیت‌های عینی بر آن تحمیل نمی‌شد، با وجود مخالفت ذهنیت‌های خرافی و ضد علمی، که آلت و ابزار عوامل ضد تکامل و دگرگونی‌ها می‌بود، با شرایط جدید، خود را هم‌آهنگ نمی‌کرد، به‌ناچار باید

با سیل خروشان تغییرهای مادی و فکری جدید به حاشیه رانده می‌شد. به این ترتیب هراندیشه‌ای نوگرا و ایدئولوژی نوشونده، سعی می‌کرد در برابر دگرگونی‌های تاریخی و رشد سریع مناسبات تولیدی و دگرگونی‌های عقلی، تن به‌باور نوین و تولیدات جدید فکری بدهد. پدیدآمدن ادیان مختلف یا هر نوع باورهای اجتماعی، در شرایط متفاوت تاریخی بدون توجه به سوابق تاریخی آن‌ها (ادیان و هر نوع اندیشه‌ی دیگر) نمی‌توانست باشد. یعنی بی‌تردید ایدئولوژی‌های دینی و غیر دینی باید در یک شرایط ویژه‌ی تاریخی و جغرافیایی و براساس میزان رشد مناسبات اجتماعی - اقتصادی پدید آید، تا بتواند جوابگوی نیازهای همان شرایط باشد. در هر جا یا در هر شرایطی که نتوانست خود را به یک هماهنگی جدی با شرایط جدید اجتماعی وفق دهد، در همان نقطه یا آلت و ابزار دست حاکمان می‌شده است یا در یک سطحی دیگر در لاک دفاعی و بی‌باوری و انفعال نسبت به‌دنیای پرتحول مناسبات اجتماعی پناه می‌برد. یعنی در حقیقت یک نوع سلب مسوولیت اجتماعی از خود که در واقع نوعی دیگر از آلت سرکوب و خاکریز محافظه‌کاری و اندیشه‌ی ارتجاعی، یا خود را آن‌چنان با دستاوردهای قانونمند اجتماعی وفق می‌داد که با خواسته‌های طبقات و قشرهای رو به‌رشد هماهنگ می‌شد. یعنی شرایط و ویژگی دوران‌های گذار پرتضاد و تضادم را درک می‌کرد که وحدت تضاد بحران و نوآوری، فرایندی اجتناب‌ناپذیر است. تنها باید به‌درک این تضاد واقف و آگاه بود و جامعه را به‌سوی درک این فرآیند ناگزیر کمک و راهنمایی کرد.

به این ترتیب هر جریان فکری که با درک شرایط به‌سوی تعالی بود، همان‌جا نقطه‌ی نقدپذیری همان باورهای فکری هم بود. این‌گونه باورها و تولید اندیشه‌های بشری به‌دلیل درک درست، علمی و منطقی با تعامیل نقدپذیری، در یک شرایط ویژه‌ی تاریخی که قادر به‌گذراندن مراحل سخت می‌شود، زمینه‌های ترقی و دگرگونی‌های تعالی بخش را رهبری می‌کرد. وگرنه در هاله‌های ابهام و سردرگمی اعم از دینی و غیردینی، زمینه را برای رشد بذره‌های مسموم فراهم می‌کرد و محیطی خشن، سرکوب‌گر و بی‌عدالت ایجاد می‌شد تا نظام‌های بی‌عدالت در دامن چنین محیط‌های خفقان‌آور، نسل‌هایی تربیت‌کنند. بدون مسوولیت‌های اجتماعی، بدون منش‌های اجتماعی مستعد به‌تجاوز به‌حقوق اجتماعی و فردی دیگران، عدم پای‌بندی به‌قانون‌ها و نامرئس‌های اجتماعی، موجوداتی تنبل، زورگو، تابع‌زور، آلت‌دست، این‌ها از ویژگی محیط‌های پلید و پلشتی است که در جامعه‌ی نقدناپذیر از باورهای نقدناپذیر ساخته می‌شود. این‌ها همه، حاصل تلاش بی‌خردانه‌ی حامیان اندیشه‌های ضدتعمق و دانش‌ناپذیر است. که تمام تلاش و سعی این نوع‌گرایش‌های ضدعقلی، جلوگیری از رشد و تولید

نواندیشی است. این‌گونه باورها تکیه‌گاه اصلی حکمران‌های کهنه‌پرست و واپس‌گرا است. زیرا اراده‌ی جوامعی که با دانش جدید، عقل روبه‌رشد و تحول‌پذیر هم‌آهنگ و هم‌گام بشود، برای حکمران‌های واپس‌گرا و ضدتعقل بسیار دشوار است. چرا که به‌قول هگل: «بررسی تاریخ نشان می‌دهد که بشریت به‌سوی تعقل و آزادی بزرگ‌تری در حرکت است.» (دنایای سوفی، ص ۴۲۴). به‌این ترتیب معیارهای مطلق برای همیشه اعتبار ندارد. پیروی از عادت‌های گذشته هم ناشی از درماندگی و هم باعث هلاکت نسل‌های آینده است. زیرا نمی‌تواند از حق طبیعی این اندیشه‌ی بشری دفاع کند که شگفتی‌هایی که بشر تاکنون آفریده، نتیجه‌ی روابط او با محیط‌های مادی‌اش است، بنابراین نباید آن‌ها را نادیده گرفت.

کنجکاری، تلاش فکری و بازنگری او از گذشته‌اش در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، فکری، سیاسی و برتری او بر حیوانات، یعنی ارزش‌های انسانی او شمرده می‌شود. این دستاوردها با وجود برتری بی‌چون و چرایش بر همه چیز، آنی آرام و قرار ندارد و مدام راه‌دگرگونی و ترقی را می‌پیماید و آرزومند تعالی روزافزون خویش است. این دگرگونی‌ها پابش به تقدیر از پیش تعیین شده بسته نیست که تقد را نپذیرد. بلکه به‌تکامل تدریجی و تاریخی سطح تولید، تکامل ابزار و روابط و مناسبات اجتماعی او بستگی اجتناب‌ناپذیر دارد. عقل بشر هم تنها بر ستر همین دگرگونی‌های تدریجی رشد می‌کند. دیگر برای اندیشه‌های بشر دوستانه و ترقی‌خواه نردیدی باقی نمی‌ماند که شیوه‌ی تولید و مناسبات اجتماعی آن است که طرز تفکر و نحوه‌ی اندیشه و عقیده را تعیین می‌کند. یعنی مسیر تفکر را مسیر نوع مناسبات و روابط اجتماعی یعنی زندگی تعیین می‌کند. همان‌گونه که انسان‌های دوره‌ی برده‌داری، تفکری متفاوت از عهد نشودالیسم داشته‌اند، به‌همان‌گونه شیوه‌ی تفکر عهدنشودالیسم نیز با نحوه‌ی اندیشیدن عصر سرمایه‌داری بسیار متفاوت است. اما به‌دلیلی حاکمیت‌های جبرسالاری بر همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، با وجود پدیده‌های جدید تاریخی و ساختارهای نوین اقتصادی، طرز تفکرهای کهن و سنتی، زیرپوشش مذهب، دین و یا هر نوع تفکر اجتماعی دیگر، به‌مثابه‌ی جمود‌نگری پرافکار مردم سایه افکنده است. جامعه را در پوشش غبارهای آلوده به‌خرافات، کهنه‌پرسی، واپس‌گرایی و جموداندیشی از برداشت‌ها و باورهای تغییرناپذیر نگه می‌دارد و مردم را در منجلابی از اذهان پوسیده و خرافی غرق می‌کند. حکومت‌های غیردموکراتیک از ایدئولوژی‌های رسمی که بیش‌تر در قالب‌های دینی یا نژادپرستی ظهور می‌کنند و در عرصه‌های اجتماعی نیز ابزارهای حکمرانی هستند، می‌توانند با عمری طولانی در دوره‌های مختلف تاریخی، نقشی جدی ایفا کنند. مردم همواره پسر خوانده‌های جامعه از لحاظ سیاسی محسوب می‌شوند. حکمرانان برگرده‌ی آن‌ها با

استفاده از ابزارهای ایدیولوژیهای کهنه پرستی سنگینی می‌کنند. از دگرگونی و تکثیر اندیشه‌های نوین به بهانه‌های واهی و با شدت تمام جلوگیری می‌کنند.

البته آن به این معنا نیست که با وجود این موانع سرکوبگرانه دیگر کاری انجام نمی‌گیرد. نه. اگر گالیله را تکفیر کرده‌اند، این‌گونه نبود که گردش زمین به دور خورشید از ترس کلیسا از حرکت بایستد این چنین نبود. «تمام چیزهای باارزش، مفید و زیبایی که بشر در نسل‌ها دانش، هنر و تکنولوژی انجام داده است، به وسیله اشخاصی که در شرایط سخت غیرقابل تصویری کار کرده‌اند و با وجود جهالت عمیق اجتماع، دشمنی کلیسا، حرص سرمایه‌داران و نقاضاهای گوناگون «حامیان» دانش و هنر، این آثار خلق شده است.» ادبیات از نظر گورکی ص ۴۸.

بشر گاهی کند و زمانی تند، هرگز امیدش را برای دستیابی به آرمان‌های تعالی بخش از دست نداده است. اگر غیر از این بود باید امروز همانند نیاکانش بر فراز شاخه‌های درختان تغذیه می‌کرد و دوران توحش را می‌گذراند. بحث بر سر عدم توازن رشد فکری و مناسبات تولید یعنی سطح تکامل تولید است، که به عنوان نوعی ابزار سرکوب تاکنون زیر سلطه‌ی بلامنازعه‌ی نظام‌های ظالمانه به طرز غم‌انگیزی بر برشیرت حکمرانی می‌کند تا مانع دگرگونی نوآندیشی شود. همان‌گونه که نظام‌های سرمایه‌داری، همانند نظام‌های قبلی‌اش، بریستر زور و تجاوز به حقوق مردم بناست، انسان‌ها را نیز بریستری از نادانی، جهل و بدی‌های ناشی از همه‌گونه فلاکت‌های اقتصادی، فکری رها کرده است. در نظام‌های سرمایه‌داری، به جای آن‌که آزادی بیان، اندیشه و نهادینه شدن آن‌ها را تضمین کنند، انسان‌ها را آزاد گذارده‌اند تا هر کس هر آنچه که «توانایی» دارد برای بقای «خود» تلاش کند. انسانی که از لحاظ تضمین‌های حقوقی، فرسنگ نوع دوستی و امنیت‌های شغلی و آزادی‌های دموکراتیک و پرورش روح بشر دوستانه، هیچ‌گونه پشتوانه‌ی نهادی یا جزیی مورد اعتماد ندارد، آزادی او آرزویی است که نظام‌های سرمایه‌داری و حامیان ایدیولوژی آن‌ها با هر نوع ترفند و نیرنگ به دنبال آن هستند. این مسیری بسیار آلوده و باتلاقی بسیار متعفن است که تمام مناسبات نظام‌های سرمایه‌داری ساخته است تا همه از آن به ضرورت عبور کنند. حکمرانی در این مسیر تنها با سوار شدن بر ماشین سرکوب نوآندیشی و شکستن اراده‌ی جمع، تقویت جهل و دور کردن مردم از استفاده از برتری‌های ناشی از دستاوردهای علمی است. این شگردها در کشورهایی که از لحاظ تکنولوژی، دانش و فن‌آوری عقب مانده‌ترند، و از نوآوری اندیشه‌های جدید در هراس به سر می‌برند و از گرایش به تحجر جهت خام کردن مردم سرمایه‌گذاری می‌کنند، مورد استفاده‌ی بیش‌تر قرار می‌گیرد و در نظام‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به نوعی دیگر، برای آن‌که افراد مترقی جامعه‌شان در اداره‌ی امور و اداره‌ی اجتماع

سهمی نشوند، سرکوب اندیشه، ابزار این حکمرانی است. هیچ کدام از نظام‌های در واقع ضدترقی خواهی و نوآندیشی تابع اراده‌ی نقد نیستند. بلکه این اراده‌ی اندیشه‌ی فردگرایانه و زورسالاری است که می‌خواهد جمع را از دسترسی به‌اداره‌ی منافع جامعه دور کند. در حالی که: هر آنچه برپهنه‌ی گیتی و هستی جهان، بشر به‌ارسمان آورده است، یعنی تمامی دستاوردهای فکری، اقتصادی و... حاصل تلاش دستان و اندیشه‌ی توانای بشریت است، یعنی حاصل تلاش جمعی برای نجات و رهایی از آنچه از طبیعت علیه آن تلاش کرده، بوده است. ولی به‌هنگام استفاده‌ی درست از آن، باکمال تأسف حاکمیت فردسالاری است، که همه‌ی آرمان‌های او را قربانی مطامع خویش کرده است و این چیزی نیست جز حاصل ایدئولوژی‌های نظام‌ها و افرادی که منکی برآزادی‌های فردی است یعنی نظام‌های نگری مستبد و نقدناپذیر.

همان‌گونه که نظام سرمایه‌داری برتری خود را بر تمامی عرصه‌های اجتماعی تحمیل می‌کند و برگردی نیروهای تولیدی سوار می‌شود و آزادی‌های فردی را برای این برتری جویی فردی تبلیغ می‌کند و رشد می‌دهد به‌ناچار قلمرو جمع، خود به‌خود اقتدار خود را از دست می‌دهد تا عرصه‌ی تاخت و تاز برای اندیشه‌های نقدناپذیر فراهم شود، زیرا هرکجا حاکمیت اندیشه‌ی فردگرایی و آزادی‌های فردی قوام می‌گیرد، همان‌جا از نقد خرد به‌وسیله‌ی نوآندیش خشمگین می‌شود. تمام نتیجه‌ی آن، این است که تلاش‌های جمعی برای کسب آزادی‌های اجتماعی، احترام به‌حقوق جمعی به‌عنوان فشار بر ارکان نظام‌های ضدنوآندیشی تحلیل رود و انرژی جمع جامعه در منجلاهی که نظام‌های بالا برای دفن خواسته‌های جمعی تدارک دیده است هلاک رود. این نظریه‌ی ایدئولوژیکی هر نظام ضدترقی و تکامل است که احترام به‌آزادی‌های فردی، قبل ارزش‌تر از احترام به‌حقوق و آزادی‌های جمعی است. جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری در این جهت قربانگاه واقعی آزادی‌های جمعی و حقوق جمعی‌اند و با بهادادن کاذب به‌آزادی‌های فردی، هم فرد را قریب‌داده‌اند و هم جمع را. کشورهای عقب‌نگه‌داشته‌شده نیز، با این راه کاره‌ی کور و تقلیدی و اداواطورهای مضحک از نظام‌های برده‌پرور و سرمایه‌داری تمام تاروپرد و روان جامعه را به‌لجن می‌کشند و انتقاد از هیچ‌کس و هیچ اندیشه‌ای مجاز نیست و حتا کفر تلقی می‌شود. در این صورت: فرد وقتی با توده‌ها و ایده‌هایی که آن‌ها را به‌هم پیوند می‌دهد قطع رابطه کند و تنها به‌شخص خرد تکیه کند، به‌وجودی تنبل، محافظه‌کار و دشمن تکامل اجتماعی بدل می‌شود. (ادبیات از نظر گورکی، ص ۷۹).

زیرا فرد و تمکین او به‌ایدئولوژی فردپرستی مانعی بر سر راه نظام‌های جابرا نه نیست، بلکه

طلب می‌کند و همین باعث برچیده شدن بساط نظام‌های کهنه‌پرستی است. به این ترتیب، نظام‌های سرمایه‌داری یا هر نظام اجتماعی که مانعی بر سر راه تکامل و تحول نوآندیشی باشد، تجربه‌ها و اندوخته‌های جمع را در اختیار آزادی‌های فردی می‌گذارد و دست او را برای هر نوع برتری جویی و سلطه بر منافع جمعی جهت تامین و حفظ مطامع فردی و سرانجام پرورش روح و خصلت‌های رذیلاته «خود را دریاب»، باز گذاشته تا به تدریجی دیرینه و کهن تبدیل شود. در چنین شرایطی که جمع تجربه‌های خود را متبلور می‌سازد، فرد از راه جمع منحرف می‌شود و زندگی‌شان را نادیده می‌گیرد و منطبق و مفهوم زندگی شخصی خود را درک نمی‌کند، تمام نیروهای خود را به تحلیل می‌برد. (ادبیات از نظر گورکی، ص ۸۰).

البته، این تحلیل رفتن از بیشتر تحلیل شخصیت از لحاظ مسوولیت‌پذیری او در قبال منافع جمع تظاهر پیدا می‌کند. تحلیل می‌رود تا دیگر به نیروی جمع و منافع او اعتماد و اعتقاد پیدا نکند. درست، این جا سقوط او به پست‌ترین خصلت‌های انسانی، یعنی منجلابی که او را از همه‌گونه مسوولیت‌پذیری جمعی دور می‌کند. در برابر نظام سلطه‌جو: برده‌خو، جاه‌طلب، تجاوز به حقوق دیگران و در برابر دیگران: مستبد، دیکتاتور، خودخواه و نقدناپذیر تربیت می‌شود. یک چنین نظام فکری و شخصیتی، حاصل نظام‌های اجتماعی، ضد تکامل و نوآندیشی است. نظام‌هایی که غیر از ایدئولوژی رسمی و حامی «آزادی‌های فردی» هیچ اندیشه‌ای را تحمل نمی‌کند، یعنی در هیچ شرایطی تن به ندادن ارزش‌ها، باورها و ساختار کلی خود نمی‌دهد، خصلتی می‌آفریند که در درون جامعه هیچ‌گونه انتقاد جمعی در باورهای مردم و اندیشمندان بر نمی‌تابد. نتیجه‌ی جامعه‌ی فرهنگی ایجاد می‌شود که آگاهی‌های آن غلط، پریشان، انتزاعی، دور از نافع جمعی، مبتذل و خالی از خصلت‌های مسوولیت‌پذیری اجتماعی است.

طبقات حاکم با تکیه بر ایدئولوژی دیرینه‌پرستی باید بتوانند همه‌گونه عقب‌ماندگی فکری، فرهنگی، سیاسی و... ایجاد کنند. از رشد هرگونه اندیشه‌های نو جلوگیری و از ایدئولوژی رسمی عنوان ایزار ترس و سرکوب سودجویند، تا مردمی برده‌خو، رمه‌وار، مبتذل، مطیع و گوش فرمان خود تربیت کنند، تا به عنوان ابزارهای سرکوب و آلت خفقان از آن‌ها بهره‌گیرند. (آن‌ها) حکمرانان به مردم امکان نداده‌اند تا به‌دانش که برای موفقیت همه جانبه در مبارزه به‌خاطر زندگی ضروری است، دسترسی پیدا کنند. آن‌ها از ترس این‌که اگر مردم به‌عالم دانش مجهز شوند، برایشان کار نخواهند کرد، از این امر ممانعت کرده‌اند. آن‌ها برای افزایش نیروهای معنوی جمع هیچ علاقه‌ای از خود نشان نداده‌اند. به این ترتیب کاهش نیروهای خلاقه‌ی آن‌ها به‌تنزل کیفیت این نیروها منجر شده است. (ادبیات از نظر گورکی، ص ۸۷).

نظام‌های ضد تکامل و نواندیشی به کمک ایدئولوژی‌های مرسوم خویش، به‌عنوان ابزار سرکوب، شخصیت‌های انسانی را به دلیل گرایش به آزادی‌های فردی و چشم پوشیدن از احساس مسوولیت‌های جمعی، محدود و مطیع به دیدگاه‌های تنگ ایدئولوژی خود می‌کنند. چنان‌که این تاثیر منفی در همه‌ی عرصه‌های فکری حتا در باورهای ضدنظام‌های سرمایه‌داری هم مشاهده می‌شود. زیرا نقدپذیری در نظام‌های ضدنواندیشی که دوران تاریخی درازی برهمه‌ی عرصه‌های اجتماعی تسلط و نظارت مستمر دارد، ممنوع و باب آن‌ها نیز بسته است. دیگر به یک نوع بیماری واگیردار تبدیل شده است. خصلت‌های فردی به دلیل رشد آزادی‌های فردی با نقدپذیری، سخت در منافات است و خود عاملی جدی برای سرکوب نقدپذیری است. در یک چنین جامعه‌ای که شخصیت‌های فردپرست، برای حفظ منافع فردی، منافع جمعی را به راحتی قربانی می‌کند، شخصیت انسانی راه تکامل و تعالی را در برابر خود بسته می‌بیند.

چه کسی باید نقد کند؟ و چه کسی باید نقد بشود؟ یا چه کسی باید به نقد گوش دهد؟ چرا و چگونه جریانی باید نقد شود؟ تمام این راه‌ها در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به‌توئی و در جوامع عقب نگه‌داشته شده به‌نوعی دیگر، در برابر گرایش به نقد بسته است. بنابراین «بهترین نیروهای معنوی در راه دفاع از خود (فرد) تلف می‌شود. و خلاقیت فرهنگی در راه تنظیم استراتژی حقیر دفاع از خود (منافع فردی) بریاد می‌رود.» (ادبیات از نظر گورکی، صفحه‌ی ۸۹).

چنین جوامع و ساختار فرهنگی - سیاسی - اقتصادی آن برای هر نوع شخصیتی، حتا اندیشمندان دارای آرمان‌های تعالی، با تعلق متعینی است که غلتیدن در این منجلاّب، بذره‌های بارور اندیشه را عقبم و حتا توانایی‌های این‌گونه اندیشه‌ها را زیرسوال می‌برد. در جامعه‌ی مستبد و خرافی، فرد می‌بیند که دیگری متجاوز است. حاکمیت جامعه در حال چپاول و بلعیدن و غارت منافع ملی است. مدافعان و سخنگویان دولتی دروغگو و دغل‌کارند. واعظان این‌گونه حکومت‌ها، تنها مداحی نظام‌های موجود را می‌کنند. هیچ‌کس به منافع جمعی فکر نمی‌کند و برای دفاع از جامعه‌ای که دارد نیروهایش، متابیش به دست غارتگران ثروت ملی تحلیل می‌رود، از خود مسوولیتی ندارد، یعنی نمی‌پذیرد. زیرا که رشد بدبینی، تنگ‌نظری، تبلی در احساس مسوولیت و تکیه بر امیال فردی و منافع شخصی از خصلت‌های بارز اجتماعی می‌شود، که زیر سلطه‌ی دیرینه‌ی نظام‌های کهنه‌پرست و خرافی است. تجاوز به حقوق همدیگر و تدوین قوانین برای مشروعیت بخشیدن و توجیه این تجاوزها به یک امری عادی بدل شده است. او (روشنفکر) دولتی را می‌دید که غرق در امر دفاع از خود بود، اشراف زمینداری را می‌دید که از لحاظ اقتصادی و فکری سقوط کرده بودند، گروه صنعتگرانی را می‌دید که برای صف‌آرایی نیروهای خود

عجله‌ای نداشتند و یا طبقه‌ی کارمند پولکی، نادان و روحانیان جاهل و بی‌نقوذی را می‌دید که برای صف‌آرایی نیروهای خود عجله‌ای نداشتند و زیر مهمیز دولت بودند. برای روشنفکر طبیعی بود که خود را تروتازه‌تر، جوان‌تر و پرنرزی‌تر از اطرافیان خود احساس کند. از این رو دچار خودبینی شد و تا حدی توانایی خویش را بیش از اندازه ارزیابی کرد.» (همان، ص ۹۸).

البته، این ارزیابی که نتیجه‌ی جامعه‌ی نودپرسی است، خود موجب می‌شود تا نظام فکری مستبد و نقدناپذیر در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، یعنی در میان تمام قشرهای اجتماعی، چون خورده‌ی پیکره‌ی زندگی همه را بخورد، پوک کند و همه را در تنگناهای مخوف تنگ‌نظری، کورته‌بینی و جمود فکری بپوساند. این همان چیزی است که حکومت‌های نقدناپذیر، مستبد و خودکامه برای سهولت امور خود از آن استفاده می‌کنند تا راه نقوذی برای هیچ‌گونه نواندیشی در برابر کهنه‌پرستی پیدا نکند تا زمینه‌های ویرانی اندیشه‌های خرافی و ضدتکامل فراهم نشود. همه‌ی این‌ها به‌وضوح حاکی از تسلط فرهنگ‌های مبتذل، بیکاره، نابخرد و نقدناپذیر است و حکایت از کم‌دانشی جامعه‌ای می‌کند که در آن، فرد پیش از آن‌که حاکمیت و تجاوزهای او به حقوق اجتماعی را نقد کند، به منافع فردی خویش بیش‌ترین احترام را قایل است. به این ترتیب تا چه حد توانسته است، فکر و اندیشه‌ی انسان‌های زیرسلطه‌ی حاکمیت خویش را به‌پست‌ترین شرایط تنزل دهد. نقدپذیری در جامعه‌های این‌گونه، یا انتقاد از شرایط این‌گونه نظام‌های سیاسی همان‌قدر کفرآمیز است که بخواهی از افزازمندان ایدئولوژی دینی انتقاد کنی. اگر انتقاد از خود و یا انتقاد از شرایط اجتماعی و نقد نحوه‌ی اندیشه نباشد، نواندیشی در نطفه خفه می‌شود، این همان چیزی است که نظام‌های فکری متحجر و دیرینه‌پرست به‌دنبال آن هستند. در تاریخ زندگی اجتماعی دارای نظام‌های زور و سرمایه و تفتیش عقاید با پشتوانه‌های ایدئولوژی کهنه‌پرستی و فردگرایی، نمونه‌های فراوانی از دوران‌های وازدگی و سرخوردگی وجود داشته‌است که حتا آدم‌های شریف با همه‌ی آرزوهای متعالی خویش، در اثر ناملایمات اجتماعی به آن پناه برده‌اند که بتواند از خود سلب مسوولیت کند. این پیش از آن‌که نشانه‌ی ناتوانی و فرسودگی روح و فکر این‌گونه انسان‌ها باشد، نشان‌دهنده‌ی عجز و درماندگی نظام‌های فکری و اجتماعی خرافی و ضدنواندیشی و زورمداری و حامیان ایدئولوژیک آن‌ها در اداره‌ی امور انسان‌هاست. حامیان ایدئولوژیک نظام‌های نقدناپذیر، تنها حامی شرایطی هستند که مدافع بقای عقاید آن‌ها باشد. عقایدی که با تکیه بر کاهش توانایی‌های زبان و تقلیل تفکر، شناخت روابط اجتماعی را بر مدارهای جهل و خرافات می‌چرخاند و در نتیجه دورکردن جامعه از دانش‌های علمی و ایجاد خلاءهای فکری، گام‌های اساسی و اولیه از خواست‌های

ایدیولوژی خود را پی می‌گیرد. در این مورد هرچه نحوه‌ی اداره‌ی جامعه‌ی سنتی و دارای ایدیولوژی غلیظ‌تر باشد، دیرتر به نقد و انتقاد از خود تن می‌دهد و به عبارتی دیگر جامعه را از فرهنگ نقد خلع سلاح می‌کند و تنها به موعظه‌های پدران و حفظ حرمت‌های بزرگوارانه‌ی رهبری خویش متکی است و سایرین باید چون «رسم‌های عاقل» گوش به فرمان دستور از بالاتر‌هایی باشند که گویا دارای درایت و دانایی برتری از همه‌ی آحاد جامعه‌اند این برداشت‌های سده‌های میانی که حرف‌شنوی «رسم‌وار» و حرکات‌های «گله‌وار» می‌تواند راه‌هایی از قید و بند‌های فرهنگ غیر خودی باشد، تنها حافظ منافع اندیشمندان سده‌های میانی است که تنها بر محورهای دیکتاتوری یک سویه به تولید اندیشه‌های نوع دیگر است. این‌گونه تصور‌ها که پایگاه اصلی تحجر و غنیمت‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی است، هیچ‌کس به هیچ اندیشه‌ای نو باور ندارد جواز عبور به عرصه‌های اجتماعی را نمی‌دهد و در دفاع از تفکر و اندیشه‌ی خود از هرگونه ابزار سرکوب سود می‌برد یا با تکیه بر تحجر فکری که ویژده نظام سرمایه‌داری به‌نوعی و سپس گرا به‌نوعی دیگر است، و هر دوی این دو نظام فکری با کمک گرفتن از تبلیغات کذایی، دروغ و عوام‌فریبی، عنفویت و دورنگه‌داشتن فرهنگ جامعه از درک قوانین روابط اجتماعی هدف‌های خود را به‌سبب عملی می‌کنند. دست‌سازمان‌ها و حزب‌های واقعی را می‌بندد، از نشر اندیشه و افکار مترقی اجتماعی با شدت تمام جلوگیری می‌کنند و با ایجاد جوی از اندیشه‌های خرافاتی، جهل‌پرور، با هزینه‌کردن سرمایه‌های کلان، مردم را از دسترسی به امکان‌های فکری دور می‌دارند، همه‌ی این‌ها، ابزار اداره‌ی جوامع غیردموکراتیک است.

در جامعه‌ای که دموکراسی، یعنی حق انتخاب آگاهانه و حق تصمیم‌گیری آگاهانه‌ی مردم در کانال‌های اداره‌ی قدرت‌های حکومتی استحاله می‌شود، نقدپذیری نیز در هر طیفی درست همانند خصلت‌های خود حکومت‌های برمسند قدرت، براساس موازین و خصلت‌های جزمیت و قشری‌گری است، یعنی درحقیقت خصلت نقدناپذیری به‌دلیل ذلیل‌بودن فرهنگ پویا و پژمردگی اندیشه‌های تو، عدم فضای مناسب بحث و برخورد اندیشه‌ها از کانال‌های غیر عقلی و احساسی، ایجاد چالش‌های ناموزنی می‌کند که هیچ نقدی برای هیچ‌کس قابل تحمل نیست. فضای عمومی و قالبی که باعث تقلیل تفکر و تنزل بحث‌های فکری می‌شود، چنین فضای خفقان‌آوری با روحیات شخصیت‌پرستی، عظمت‌طلبی و کیش جاه‌طلبی در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی و در تمامی قشرهای اجتماعی به‌عنوان یک بافت فرهنگی و فکری ریشه‌ی دیرینه‌ای دارد که زدودن آن‌ها از آیه‌های اجتماعی، تنها در یک فرایند طولانی و مداوم و برخورد سالم اندیشه‌ها امکانپذیر است...